

استانداردهای ایماندار ۱۵

گنج راستین

خادم خدا فیروز خانجانی

کلیسای ایران

بازنگری شده - بهار ۱۳۹۹

چنانچه به یاد داشته باشید در جلسات گذشته راجع به وظایفی نظیر کمک کردن به دیگران، دعا و روزه که توسط خدا به ایمانداران محول شده، صحبت کردیم. مباحث پیشین بیشتر جنبه‌ی تعلیمی داشت اما از متی باب ۶ آیه‌ی ۱۹ به بعد، باب جدیدی باز می‌شود و موضوعاتی مدنظر خداوند قرار می‌گیرد که مستقیماً به تجلّی اعمالِ ایمان و اطاعت خدا در زندگی ما مربوط می‌شود. ایمانداران می‌توانند بسیاری از مسائل را به زبان آورند اما آیا همین کافی است؟ چه بسا دعاهایی خوب و کتاب مقدسی در حضور خدا داشته باشیم اما مطلب مهم‌تر این است که تجلّی این دعاها و رابطه‌ی ما با خدا باید در زندگیمان مشاهده شود. خداوند باید در مرکزیت و اولویت اول زندگی ما جای گیرد.

کمی تأمل کنیم. به راستی اولویت نخست در زندگی من و شما چیست؟ در دعای ربانی قبل از هر چیز صحبت از تقدیس و جلال یافتن نام خدا و انجام اراده‌ی کامل او در زندگی ایمانداران است. اینگونه است که خداوند می‌خواهد پای در زندگی ما بگذارد و اولویت‌هایمان را تعیین کند. شاید دعای درستی داشته باشیم و به موقع نیز روزه بگیریم اما آیا این مسائل در رفتار اجتماعی نیز دیده می‌شود؟ در این مبحث با مبنی قرار دادن آیات ۱۹ تا ۲۴ باب ۶ متی، به بررسی این مسائل می‌پردازیم.

و اما ابتدا آیات مورد نظر را بخوانیم.

گنج‌ها برای خود بر زمین نیندوزید، جایی که بید و زنگ زیان می‌رساند و جایی که دزدان نقب می‌زنند و دزدی می‌نمایند.

بلکه گنج‌ها به جهت خود در آسمان بیندوزید، جایی که بید و زنگ زیان نمی‌رساند و جایی که دزدان نقب نمی‌زنند و دزدی نمی‌کنند.

زیرا هر جا گنج تو است، دل تو نیز در آنجا خواهد بود.

چراغ بدن چشم است. پس هرگاه چشمت بسیط باشد تمام بدنت روشن بود.

اما اگر چشم تو فاسد است، تمام جسدت تاریک می‌باشد. پس اگر نوری که در تو است ظلمت باشد، چه ظلمت عظیمی است!

هیچ کس دو آقا را خدمت نمی‌تواند کرد زیرا یا از یکی نفرت دارد و با دیگری محبت و یا به یکی می‌چسبد و دیگر را حقیر می‌شمارد. محال است که خدا و مأمون را خدمت کنید.

با دقت در این آیات متوجه می‌شویم که منظور خداوند منع افراد از داشتن ثروت نیست بلکه تبدیل شدن آن به هدف زندگی را نفی می‌کند. در آن زمان بسیاری از مخاطبان مسیح افراد ثروتمند نبودند اما آنها به جمع‌آوری جواهرات و استفاده از البسه‌ی تجملاتی عشق می‌ورزیدند. امری که در عصر حاضر نیز متداول است. ثروتمندان زیادی وجود دارند که قدر ثروت خود را نمی‌دانند. در کلام خدا آمده است که گنج یک ثروتمند در نظر او مانند برج است، یعنی جایی که در آن احساس امنیت می‌کند. گوینده‌ی این کلام، بودا و یا فردی تارک‌دنیا نیست که مدتی را در کوهستان به سر برده و پس از پایین آمدن از کوه، آن را گفته باشد بلکه گوینده خداست. خدایی که از بالا به تمام امور می‌نگرد و از وضعیت انسان کاملاً آگاه است. مسیح، خدای مجسم است. قبل از هر چیز باید به خاطر داشته باشیم که او استاد آسمانی است. این مطلب وضعیت ما را با گوینده‌ی کلام مشخص می‌کند و زمانی که می‌فهمیم گوینده کیست و از کجا به مسائل نگاه می‌کند، درک مطلب برایمان آسان‌تر می‌شود.

همان‌طور که قبلاً اشاره کردم در آن زمان مردم از لباس‌هایی گرانبها و مزین به سنگ‌های قیمتی و نخ‌هایی از جنس طلا استفاده می‌کردند. مسیح با اشاره به ناپایداری ثروت، می‌گوید چیزهایی که توسط بید و زنگ از بین می‌روند نمی‌توانند امنیت کسی را تأمین کنند. بسیاری از کارهای بزرگی که انسان در طول تاریخ انجام داده، توسط یک حادثه‌ی طبیعی از بین رفته است. بسیاری از شهرهای باشکوه و تمدن‌های بزرگ بر اثر طوفان و سیل تخریب شده‌اند.

در یک برنامه تلویزیونی از افول ناگهانی تمدن بزرگ دو هزار و پانصد ساله‌ی پرو صحبت می‌شد که تعجب مورخین را برانگیخته بود. در بررسی‌های به عمل آمده روشن شد که ورزش طوفانی چون ال‌نینو در فروپاشی آن تمدن تأثیر به سزایی داشته است. فراغه نیز با بنای مقبره‌های عظیم و انباشتن ثروتشان در آن، تصوّر می‌کردند که در دنیای بعد ماندگار خواهند بود اما دزدان به آن مقبره‌ها حمله‌ور شده و بسیاری از دانشمندان نیز با کاوش‌های خود اقدام به جمع‌آوری اندوخته‌های مقبره‌ها نموده و آنها را به آزمایشگاه‌ها و موزه‌های خود بردند.

خداوند به این نکته اشاره می‌کند که آنچه در معرض نابودی قرار دارد نمی‌تواند باعث ایجاد امنیت شود. یهودیان آن روزگار بر طبق عادت خود، پول‌هایی را که جمع می‌کردند در لباس، دیوار یا درون زمین مخفی می‌کردند تا مبادا دست رومی‌ها به آن برسد. آنها پول می‌اندوختند تا بعداً بتوانند در امنیت زندگی کنند اما تمام این چیزها در معرض نابودی قرار دارند. حدود هفتاد سال پیش سه تن از ثروتمندترین مردان جهان برای تعیین شیوه‌ی اقتصادداری گرد هم آمده بودند و این اتفاق باعث ایجاد سر و صدای زیادی در رسانه‌ها و نشریات گردید. اما در نهایت تعجب، آن سه نفر که الگوی ثروت و موفقیت بودند در فقر و بدبختی جان باختند.

کسی که به دنبال ثروت‌اندوزی می‌رود و به آن گره می‌خورد در قدم اول، زندگی درونی خود را نابود می‌کند. در این باره در امثال ۲۷:۱۵ آمده است: «کسی که حریص سود باشد خانه‌ی خود را مکدر می‌سازد اما هر که از هدیه‌ها نفرت دارد خواهد زیست.» علت از هم گسستگی بسیاری از خانواده‌ها این است که پدر و مادر تمام فکر و ذکرشان را به جمع کردن پول مشغول می‌کنند و وقتی از خواب غفلت بیدار می‌شوند که یا فرزندشان معتاد شده و یا همسرشان به آنها خیانت کرده و یا مواردی از این دست. پولس در رساله‌ی خود می‌گوید کسانی که عاشق پول هستند بلایای زیادی را به سر خود می‌آورند.

شاید این موضوع انشا را به خاطر داشته باشید که علم بهتر است یا ثروت؟ سلیمان پادشاه از هر دو اینها برخوردار بود. هم ثروتی افسانه‌ای داشت و هم علمی بی‌نظیر اما وقتی به خود

آمد متوجه شد که آن قدر خود را مشغول این مسائل کرده که از آنچه در اطرافش می‌گذرد بی‌خبر است. وقتی دریافت که تمامی این شکوه به کسی خواهد رسید که شایسته نیست، افسرده شد. بسیاری از مفسرین کتاب مقدس معتقدند که رحبعام تنها پسر سلیمان بود و بر اساس قوانین یهود باید جانشین پدرش می‌شد. سلیمان وقتی به نادانی جانشین خود پی برد آن قدر افسرده شد که گفت همه چیز باطل است (جامعه ۲:۱). او می‌دید که تمام کارهای بزرگش توسط جانشینی نادان از بین خواهد رفت. اگر سلیمان به جای سرگرم شدن با ثروت، وقت خود را صرف تعلیم پسرش می‌کرد، تاریخ بنی‌اسرائیل روند دیگری به خود می‌گرفت. ثروت مثال زدنی سلیمان به دلیل بی‌لیاقتی فرزندش چنان از بین رفت که حتی باستان شناسان چیزی از بقایای آن پادشاهی بزرگ کشف نکردند.

کسی که زندگی خود را آن قدر خوب شروع کرده بود، این قدر بد به پایان رسانید. اگر سلیمان زندگی‌اش را به درستی اولویت بندی می‌کرد کار به آنجا نمی‌رسید که با غمی مشهود کتاب جامعه را چنین بنگارد: «آنکه نقره را دوست دارد از نقره سیر نمی‌شود و هر که توانگری را دوست دارد از دخل سیر نمی‌شود. این نیز بطلالت است چون نعمت زیاد شود، خورندگانش زیاد می‌شوند و به جهت مالکشی به منفعت است غیر از آنکه آن را به چشم خود می‌بیند؟» (جامعه ۵: ۱۰-۱۱). ثروت عظیم سلیمان نه تنها باعث بقای حکومتش نشد بلکه در اواخر عمر او ناامنی شدیدی را برایش ایجاد کرد. هدد، شاهزاده‌ی ادومیان که توسط داود شکست خورده بود، به ضد سلیمان برخاست. رزون بن الیداع نیز که یکی دیگر از شکست خوردگان داود بود، فوجی را برای جنگ با سلیمان آماده ساخت و وضعیت تا حدی وخیم شد که بعام (غلام سلیمان) هم دست خود را به ضد پادشاه بلند کرد. (اول پادشاهان ۱۱).

اولویت‌بندی نادرست مسائل در زندگی می‌تواند چیزهایی که روزی باعث امنیت ما می‌شوند را به دلیلی برای هلاکت ما تبدیل کند. روزگاری هخامنشیان می‌توانستند بدون جنگ و اعزام سرباز، هر جایی که می‌خواستند را با پول خود بخرند اما همان ثروت کلان و بخشش‌های

بی حساب و کتاب باعث شد تا یونانیان به غارت این خزینهای بزرگ تحریک شوند. مسیح با این سخن به ما می گوید به آنچه که با یک حادثه‌ی طبیعی نابود می گردد و به راحتی توسط دزدها سرقت می شود و حتی موربانه‌ها نیز می توانند به آن آسیب برسانند، متکی نباشیم. اما اینجا یک سؤال پیش می آید: اگر حوادث طبیعی باعث از بین رفتن ثروت ما می شود و نمی تواند امنیت ما را تأمین کند پس چه کنیم؟ کلام خدا مثل همیشه به سؤال ما پاسخی روشن می دهد: «و بلکه گنج‌ها به جهت خود در آسمان بدوزید، جایی که بید و زنگ زبان نمی‌رساند و جایی که دزدان نقب نمی‌زنند و دزدی نمی‌کنند.»

مسیح با کلام خود توجه ما را به آسمان معطوف می کند و از ما می‌خواهد تا گنج خود را در آنجا جمع کنیم، جایی که غیر قابل نفوذ است. **هرگاه طلبیدن ملکوت خدا در رأس اولویتهای زندگی ما قرار گیرد، در جهت ثروت‌اندوزی آسمانی گام برداشته‌ایم.** مسیح به یهودیان ثروتمندی که به اموال خود دلبستگی داشتند، گفت آنچه دارید بفروشید و به فقرا دهید. حقیقتاً وقتی که فرد به مال دنیا دل نبندد و سعادت و امنیت خود را در گرو آن نداند، خداوند دروازه‌های رحمت را به رویش خواهد گشود و آن زمان است که ثروتش در آسمان اندوخته می‌شود. در افسسیان ۳:۱ می‌خوانیم: «مبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که ما را مبارک ساخت به هر برکت روحانی در جای‌های آسمانی در مسیح.» هر قدر به آسمان توجه کنیم خدا نیز به همان اندازه ثروتی را برای ما در آنجا ذخیره و امنیتی آسمانی برایمان ایجاد می‌نماید. **مسائل زیادی که گویی با ثروت زمینی حل می‌شوند، در اصل نیاز به ثروت آسمانی دارند.** همه‌ی شما باید به این امر توجه ویژه داشته باشید که گوینده‌ی این مطالب بودا نیست بلکه کسی که بر کل جریان تاریخ و کل ثروت جهان حکمفرماست و قادر است چیزهایی را که بر زمین انتظار می‌کشیم، از آسمان فراهم کند.

حتماً آن زن را به خاطر دارید که تمام دارایی خود را صرف کرده بود تا بیماریش مداوا شود اما چنین نشده بود و زمانی شفا یافت که ردای مسیح را با ایمان لمس کرد. شاید درک

این مطلب کمی مشکل باشد اما جا دارد تا وقت بیشتری را به تأمل در خصوص آنچه می‌شنویم اختصاص دهیم. خداوند راه‌ها و روش‌های خاص خود را دارد و ما هستیم که باید اعتماد کردن به او را یاد بگیریم. اعتماد به خداوند یکی از سخت‌ترین و مهم‌ترین نکات زندگی ایمانداران است. وقتی ایمانداری به مسیح اعتماد کند، خداوند نیز زندگی او را تحت تسلط خود خواهد گرفت و آن‌گونه که اراده می‌کند، در زندگی فرد جلال خواهد یافت. ممکن است از نظر دنیا زندگی یک ایماندار در مسیر پسرفت باشد در حالی که خدا از پیشروی آن شخص خشنود است. هدف خداوند از این سخنان محکوم کردن دارایی نیست چون افرادی نظیر ایوب و داود ثروتمند بودند اما همان‌طور که ایوب می‌گفت بر ثروت خود توکل نمی‌کردند بلکه بر خدا. خداوند از ما می‌خواهد تا اموال خود را در مسیر هدفی نیکو صرف کنیم: «دولتمندان این جهان را امر فرما که بلندپرواری نکنند و به دولت ناپایدار امید ندارند بلکه به خدای زنده که همه چیز را دولتمندانه برای تمتع به ما عطا می‌کند که نیکوکار بوده، در اعمال صالحه دولتمند و سخی و گشاده‌دست باشند و برای خود اساس نیکو به جهت عالم آینده نهند تا حیات جاودانی را به دست آرند.» (اول تیموتاؤس ۶: ۱۷-۱۹).

در ادامه داریم: «زیرا هر جا گنج تو است، دل تو نیز در آنجا خواهد بود.» در اینجا مسیح از گنج صحبت می‌کند. ممکن است در زندگی یک فرد مواردی مثل تفریح، استراحت و... در اولویت قرار داشته باشد و بدین شکل به گنج او تبدیل گردد. در زمان مسیح با توجه به محدودیت‌ها و نبود امکانات، مواردی مثل شمردن سکه‌های طلا و نقره و یا پوشیدن و نگاه کردن به لباس‌های گرانبها جزء تفریحات مردم به شمار می‌آمد. تفریح و استراحت می‌تواند به گنج ما تبدیل شود و جای ثروت حقیقی را بگیرد. اگر اولویت و اوج لذت شخصی در مسائلی چون تفریح خلاصه شود همان چیز گنج آن شخص خواهد بود. گاهی هم ممکن است شهرت برای کسی مهم شود و در اولویت قرار گیرد. او دوست دارد تا مردم اسمش را با افتخار صدا

بزنند، در برابرش تعظیم کنند و به عنوان الگویی اجتماعی از او یاد کنند. تمام اینها گذرا هستند. چه بسا افرادی که روزی نمونه بودند اما امروز نامی از آنها برده نمی‌شود.

چند سال پیش یک فوتبالیست مشهور انگلیسی به عنوان الگویی برای جامعه معرفی شد و با خانمی ازدواج کرد که او هم به عنوان یک الگو شناخته شده بود. او آنقدر مطرح شد که به خاطر شرکت در یک فیلم تبلیغاتی مبلغ هنگفتی درآمد کسب کرد. مبلغی که حتی از قراردادهای ورزشی‌اش نیز بیشتر بود. عده‌ای می‌گفتند اگر او دیگر فوتبال هم بازی نکند، باز آن قدر مشهور است که چیزی از درآمدش کم نمی‌شود اما در یک چشم بر هم زدن، این چهره سرشناس دچار لغزش و انحرافات اخلاقی شد و اعتبارش زیر سؤال رفت. این موضوع به حدی جنجال برانگیز بود که خبرنگاران به جای اینکه از او راجع به مسائل ورزشی بپرسند، سؤالاتی را مطرح می‌کردند که حتی ذکرشان نیز شرم‌آور است و عکس‌هایی از این ورزشکار منتشر شد که دیگر هیچ جایی تردیدی در انحرافات او باقی نمی‌گذاشت.

پس می‌بینیم که هرچه در دنیا وجود دارد در معرض بید و زنگ و نابودی است. شاید این نقطه‌ای اتکا یک انسان باشد ولی همان انسان نیز روزی از این دنیا خواهد رفت. به همین دلیل مسیح می‌گوید که دل انسان در جایی است که گنج او قرار دارد. آیا گنج ما در ثروت و بر زمین است یا در آسمان؟ اگر در آسمان باشد آن وقت خواهیم توانست از برکات آسمانی بهره‌مند شویم. البته باید از دیدگاه روحانی به تمام این مسائل نگریم تا اراده‌ی خدا را درک کرد. آمین.

«چراغ بدن چشم است. پس هرگاه چشمت بسیط باشد تمام بدنت روشن بود.» یا به بیانی دیگر چراغ بدن چشم است هرگاه چشم تو روشن باشد بدن تو در نور خواهد بود. در این قسمت مسیح برای بیان منظور خود از کلمه‌ی «چراغ» استفاده می‌کند. در مزمور ۱۰۵:۱۱۹ می‌خوانیم: «کلام تو برای پای‌های من چراغ و برای راه‌های من نور است.» چراغ ابزاری است که انسان را در جهت پیدا کردن راه در تاریکی کمک می‌کند. پس بصیرت و چشم ما نیز باید همچون

چراغی برای پیدا کردن جهت صحیح در دنیا، یاریگر ما باشد. اگر گنج ما در آسمان باشد پس نگاهمان نیز به آنجا خواهد بود و به تبع از آن از آسمان هدایت خواهیم شد. به قول مسیح اگر چشم تو سالم باشد تمام وجودت نورانی خواهد بود چون می‌توانی از برکات آسمانی بهره‌مند شوی اما اگر چشم فاسد باشد آن وقت تمام وجود انسان نیز تاریک خواهد شد. در آیه‌ی ۲۳ کلمه‌ی «Poneros» به کار رفته است که معانی مختلفی مانند «مریض، شریر و ضعیف» را در خود دارد. پس در یک جمله باید چنین گفت که اگر چشم تو ناسالم باشد، نمی‌توانی از خدا هدایت یابی.

در حزقیال ۱۴: ۱-۸ در مورد تعدادی از مشایخ تبعیدی اسرائیل که به منظور دریافت هدایت از خدا، نزد حزقیال آمده بودند، چنین می‌خوانیم: «و کسانی چند از مشایخ اسرائیل نزد من آمده، پیش رویم نشستند. آنگاه کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ای پسر انسان، این اشخاص بت‌های خویش را در دل‌های خود جای دادند و سنگ مصادم گناه خویش را پیش روی خود نهادند. پس آیا ایشان از من مسئلت نمایند؟ لهذا ایشان را خطاب کن و به ایشان بگو خداوند یهوه چنین می‌فرماید: هر کسی از خاندان اسرائیل که بت‌های خویش را در دل خود جای دهد و سنگ مصادم گناه خویش را پیش روی خود بنهد و نزد نبی بیاید. من که یهوه هستم آن را که می‌آید موافق کثرت بت‌هایش اجابت خواهم نمود تا خاندان اسرائیل را در افکار خودشان گرفتار سازم چونکه جمع ایشان به سبب بت‌های خویش از من مرتد شده‌اند. بنابراین به خاندان اسرائیل بگو خداوند یهوه چنین می‌فرماید: توبه کنید و از بت‌های خود بازگشت نمایید و روی‌های خویش را از همه‌ی رجاسات خود برگردانید زیرا هرکس که از خاندان اسرائیل و چه از غریبانی که در اسرائیل ساکن باشند که از پیروی من مرتد شده، بت‌های خویش را در دلش جای دهد و سنگ مصادم گناه خود را پیش رویش نهاده، نزد نبی آید تا به واسطه‌ی او از من مسئلت نماید، من که یهوه هستم خود او را جواب خواهم داد. و من نظر خود را بر آن

شخص دوخته، او را مورد دهشت خواهیم ساخت تا علامتی و ضرب‌المثلی بشود و او را از میان قوم خود منقطع خواهیم ساخت و خواهید دانست که من یهوه هستم.»

خدا در این آیات به روشنی نشان می‌دهد که به چه کسانی هدایت نخواهد داد. در آن زمان افراد به ظاهر خداپرست بودند اما در عین حال بت‌هایی را در قلب خود و یا در خلوت می‌پرستیدند. بر این اساس گاهی پیش می‌آید که ایمانداران نیز مواردی را خارج از اراده‌ی خدا در اولویت خود قرار می‌دهند و این اولویت‌های غیرالهی به مثابه‌ی همان بت‌ها در زندگی ایشان عمل کرده، مانع از دریافت هدایت از خداوند می‌شود. حتماً مطلب «سکوت‌های خداوند» را به یاد دارید. از دیگر عللی که می‌تواند باعث سکوت خداوند در زندگی ما شود همین اولویت‌بندی‌های خارج از اراده‌ی خداست. **سکوت خدا می‌تواند به این معنا باشد که باید در اولویت‌های خود تجدید نظر کنیم.** خدا غیور است و نمی‌تواند تحمل کند که چیز دیگری مثل موسیقی، ثروت، شهرت، تفریح و... جایگاهش را در زندگی ایمانداران تصرف نماید. اگر روزی این اتفاق بیفتد او سکوت خواهد کرد و تلاش‌های ما برای کسب هدایت الهی بی‌نتیجه خواهد ماند.

همان‌طور که با از دست دادن بینایی خود دیگر قادر به دیدن نخواهیم بود، با فاسد شدن بصیرت و دید روحانی نیز نمی‌توانیم جهت صحیح را در زندگی ایمانی خود تشخیص دهیم. آن هنگام است که حتی اگر سمت و سویی را هم برای ادامه‌ی مسیر انتخاب کنیم، از کلام خداوند خواهیم شنید: «و اگر نبی فریب خورده، سخنی گوید من که یهوه هستم آن نبی را فریب داده‌ام و دست خود را بر او دراز کرده و او را از میان قوم خود اسرائیل منقطع خواهیم ساخت.» (حزقیال ۹:۱۴). در این مواقع باید قبل از هر درخواست هدایتی، ابتدا توبه کرد. فراموش نکنید که خداوند فریبکار و مکار نیست بلکه بر حسب تمایلات انسان، با او رفتار خواهد کرد. به قول برادر برانهام «درخت به همان سمتی که مایل است، می‌افتد.»

حتماً ماجرای اخاب و میکایا را در اول پادشاهان باب ۲۲ خوانده‌اید. اخاب دروغ را دوست داشت. میکایا از قول خدا به اخاب گفت که به جنگ نرو. این کلام که با تصورات اخاب منطبق نبود مورد قبول او واقع نشد و به سخنان چهارصد نبی‌ای که خود آنها را پرورش داده بود تا موافق میلش نبوت کنند، گوش داد. اولویت زندگی او اصلاح اسرائیل نبود بلکه کسب قدرت بیشتر و افزایش قلمرو به واسطه‌ی جنگ بود. اخاب قبل از لشکرکشی باید توبه می‌کرد و خود و جامعه‌اش را اصلاح می‌نمود هرچند که هدف او از جنگ، استرداد زمین‌های تصرف شده‌ی اسرائیل توسط عراقی‌ها بود. روش کسب هدایت از خدا توسط اخاب، در زندگی بعضی از ایمانداران نیز دیده می‌شود. آنها دوست دارند برای برخی مسائل از خدا هدایت بگیرند اما چون اولویت‌هاشان با اراده‌ی خدا هماهنگ نیست، چیزی جز سکوت نمی‌یابند و اگر آن لحظه پیغامی هم بشنوند، از خدا نیست. خدا دید که اخاب جنگیدن با دشمنان خارجی را دوست دارد و نه مبارزه با بت‌پرستی و اصلاح جامعه را، از این رو خداوند اجازه داد تا روحی کاذب اخاب و اطرافیانش را بفریبد. (اول پادشاهان ۲۲:۲۳) و این چنین بود که اخاب از بین رفت.

با داشتن اولویت‌های غیرالهی، دریافت هدایت از خدا ممکن نیست و این یکی از علل سکوت‌های خداوند است. در این صورت در مثبت‌ترین حالت ممکن، ما از فکر خود هدایت می‌شویم و از نگاه منفی، به الهام یک روح کاذب فریب می‌خوریم.

مسیح در ادامه آیات می‌گوید: «هیچ کس دو آقا را خدمت نمی‌تواند کرد زیرا یا از یکی نفرت دارد و با دیگری محبت و یا به یکی می‌چسبد و دیگر را حقیر می‌شمارد. محال است که خدا و مَمّونا را خدمت کنید.» با نظر به مطالب عنوان شده، می‌شود اصل مربوط به «مَمّونا» را به تمام چیزهایی که جایگاه خدا را در زندگی ایمانداران اشغال می‌کنند، تعمیم داد. وقتی دو جاذبه‌ی متضاد در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند نمی‌توان به هر دوی آنها چسبید. باید از یکی جدا شد و به دیگری پیوست. کدام یک: «هرچه زودتر باید کارم را تمام کنم و به دعا بپردازم» یا «هرچه زودتر باید دعایم را تمام کنم و به کارم، به ورزش، به اقوام و دوستانم و... برسم؟»

دعا کردن با دلی که در تب و تاب انجام فلان کار است، فایده‌ای ندارد. نمی‌توانیم دو چیز را خدمت کنیم چون ناخودآگاه از یکی متنفر و به دیگر علاقمند خواهیم شد و این همان خدا و مَمّونا است.

سامی‌ها ثروت‌اندوزی را دوست داشتند و به همین دلیل اموالشان مَمّونای آنها بود ولی این متغیر است و ممکن است برای هر کس با بقیه متفاوت باشد. هر جا که گنج ما قرار دارد دلمان نیز به همان سمت می‌رود و به آن می‌چسبید. جا دارد هر ایمانداری از خود بپرسد که **اولویت زندگی من چیست؟** و صادقانه به آن جواب دهد. اولویت ما همان جایی است که مسیح در آنجا حاضر است یا زمین و امور زمینی است؟

اگر ابراهیم از زادگاهش خارج نمی‌شد و به محلی که خدا برایش تعیین نموده بود نمی‌رفت، نقشه‌ی خدا برای بشر ناقص می‌ماند. خدا با وجود تمام ضعف‌های ابراهیم، او را دوست می‌داشت زیرا اولویت زندگی وی اطاعت از خدا بود. خداوند با ابراهیم تعارف نداشت و خیلی صریح به او گفت که زادگاه و خانه‌ی پدریت را ترک کن. خدا عمداً بر نکاتی تأکید می‌کرد که ابراهیم باید از آنها جدا می‌شد. او ابراهیم را به ترک همه‌ی تصوّراتش امر کرد. آیا ما هم قادر هستیم تا مثل ابراهیم زندگی خود را بر مبنای برنامه‌ریزی الهی اولویت‌بندی کنیم؟ ابراهیم توانست زیرا دلش با خدا بود. موسی توانست متحمل عار مسیح شود زیرا به آینده نظر داشت. پطرس توانست زیرا محبت خدا را در دل داشت. پولس نیز توانست زیرا برای رسیدن به مقبولیت الهی همه چیز را فاصله شمرد. امروز فرزندان ابراهیم، موسی، پطرس و پولس نیز باید بیاموزند که بر اساس اولویت‌بندی خدا حرکت کنند در غیر این صورت چشمانشان در تاریکی فرو خواهد رفت و معلوم نخواهد شد که سرانجام راهشان چیست؟ به قول کتاب جامعه، درخت به هر جا که متمایل باشد خواهد افتاد، یا به سمت شمال و یا به طرف جنوب. در کتاب مقدس، شمال نماد داوری است و جنوب نماد فیض. ما نیز به هر سمتی که مایل باشیم، خواهیم افتاد و با هر چیزی که به آن چسبیده باشیم، حرکت خواهیم کرد. مگر این طور نیست؟

خدا به تکاتک شما برکت دهد.